

مرور پرونده قاتلانی که به حرمت

اعجاز نام



نامش برکت است و آبرو که وقتی در دل هانفوذ می کند مثل یک قلب و اشک صدا زده و دلش آرام نگرفته باشد؟ در عزایش هم یقین و باور رسیده است. در میان پرونده های خاک خورده جنازه هستند که به حرمت همین پرچم فراموش نشدند و زندگی بار محکومان قصاصی برمی خوریم که اولیای دم آنها تنها یک بهانه

فاطمه
شیخ علیزاده
تپش

بخشش قاتل خواهر شهید لا جوردی به حرمت

«پای چوبه دار، امام حسین (ع) را صدا زدم و بخشیده شدم.» این جمله ای است که شهید لا جوردی بعد از برگزاری مراسم مذهبی در خانه اش به طرز مرموزی ناپدید شد. بررسی ها نشان می داد زن میانسالی از خانه خود خارج نشده و تنها کسی که در آن ساکن بود که چند ماه قبل ازدواج کرده و ساکن طبقه پایین خانه مادرشوهرش بود. همسرت به سمت او نشانه رود. روز بعد از مفقود شدن زن میانسالی، جسد پتوپیچ شده اش در تحقیقات قضایی برای بر ملا شدن راز جنایت وارد فاز تخصصی شد. سرانجام مشخص شد عروس خانواده در جریان جریو بحث با مادرشوهرش با ضرب و آسب؛ سپس برای این که راز قتل بر ملا نشود، از همسر سابق خود برای خارج کردن گرفت. فرزندان مقتول از جمله همسر قاتل، یک صدا خواستار قصاص او شدند اما پایانی این جنایت هولناک؛ وقتی عروس خانواده برای اجرای حکم قصاص زیر چوبه دار به حرمت امام حسین (ع) او را بخشیدند.

متهم پس از رهایی از قصاص گفت: «در آخرین دیدار با خانواده ام قبل از اجرای آنها پرچم نام حسین (ع) در دست داشتند و با ضجه و التماس از شاکیان طلب بی می کردند. وقتی زیر چوبه دار ایستادم، مثل روز دادگاه باز هم با ابراز پشیمانی تقاضای کردم. طناب را که گردنم انداختند نام امام حسین (ع) را فریاد زدم و با صدای بلند کردم. همان لحظه بود که همسر و برادرش محوطه زندان را ترک و اعلام کردند از قصاص گذشتند.»

بخشش قاتل افغان به حرمت عزای حسینی

«مادرمان را کشته و اعتراف هم نمی کند. زل می زند در چشم ما و می گوید من نکشتم! وای که چقدر این معذرت خواهی نکردنش بیشتر خون به جگرمان می کند.» همین کافی بود تا فرزندان سهیلا تنها یک کلام در دادگاه قاتل مادرشان بگویند: قصاص! جسد غرق در خون سهیلا پنجم مهر ماه سال ۹۱ توسط دخترش در خانه مسکونی اش در جنوب غرب تهران کشف شد. بررسی های اولیه حکایت از این داشت که جز گواشی موبایل سهیلا چیز دیگری سرقت نشده بود و به جز خون سهیلا، خون فرد دیگری هم در محل کشف جسد ریخته شده بود. برای همین فرضیه درگیری قاتل با سهیلا ساخته شد. ماموران قضایی به جوان افغان که شاگرد میوه فروشی سرکوپه محل زندگی سهیلا بود مظنون شدند. فرزندان مقتول می گفتند او پیش از این خواستگار مادرشان بوده اما آنها با ازدواج شان مخالف بودند. مرد جوان افغان، فاصله سنی زیادی با سهیلا داشت و دست بردار نبود و به هر بهانه ای سر راه او سبز می شد.

شب قبل از حادثه شاگرد میوه فروشی دوباره سراغ سهیلا آمده بود. روز حادثه هم اهالی محل دیده بودند که اطراف خانه سهیلا پرسه می زده. وقتی به عنوان تنها مظنون پرونده دستگیر شد، گواشی موبایل سهیلا بین وسایلش کشف شد و خون ریخته شده در محل وقوع قتل هم با خون او تطابق داشت.

با همه این ادله محکم، او هرگز به قتل اعتراف نکرد و همین باعث می شد که انگیزه فرزندان سهیلا برای اجرای حکم قصاص قوی و قوی تر شود.

زمان اجرای حکم فرارسید و در آستانه ماه محرم بود که قرار شد قاتل قصاص شود. در آخرین لحظات پادرمیانی ها هم موثر نبود و فرزندان سهیلا بر قصاص اصرار داشتند تا این که عده ای از مسئولان از آنها خواستند به حرمت عزاداری سیدالشهدا از قصاص گذشت کنند. حرمت این ماه خط بطلانی بود که بر اراده قوی اولیای دم کشید و از قصاص صرف نظر کردند.

قاتلی که در زندان، حسینی برپا کرد

اواسط سال ۹۵ بود که دست علی به خون آلوده شد. زمان حادثه او برای برگزاری مراسم عروسی خواهرش به شهرستانی در نزدیکی تبریز رفته بود و چند روز مانده به عروسی در مراسم عزاداری امام جعفر صادق (ع) شرکت کرد.

در همه جمعیتی که برای برگزاری مراسم عزاداری آمده بودند ناگهان درگیری رخ داد و علی هم وارد نزاع شد و در دفاع از جوانی که قوم و خویش او بود، وارد دعوایی شد که نمی دانست سر و ته آن به کجا می رسد و برای چه رخ داده بود. در آن درگیری بی پایه و اساس، علی به یک جوان غریبه ضربه ای زد و مهر قتل روی پیشانی اش خورد.

شوکی که این اتهام به خانواده آبرودار علی وارد کرد به حدی بود که به سال نکشیده، مادر علی دق کرد و جانش را از دست داد. علی نتوانست در مراسم عزاداری مادرش شرکت کند اما به جای آن پرچم عزای حسین (ع) را آغوش می کشید و اشک می ریخت.

از آن به بعد تنها چیزی که مرهم قلب پشیمان علی شده بود، پرچمی مزین به نام زیبای حسین (ع) بود که بالای سر تخت خود نصب کرده بود و شب ها به آن چشم می دوخت که خوابش ببرد تا این که این متهم تصمیم گرفت در زندان، حسینی راه بیندازد و از مددکار زندان کمک خواست و گفت: «از وقتی چشم باز کردم مادر خدا بیامرم در زیر زمین خانه هیأت عزاداری حسینی داشت.» علی در تمام مراسمی که همراه زندانیان برگزار می کرد، دعا می کرد که موفق به جلب رضایت اولیای دم شود اما هر بار دوستان و آشنایان او برای پادرمیانی به خانه شاکیان مراجعه می کردند، ناامید برمی گشتند. یک روز رئیس زندان او را به دفترش صدا زد و علی با یک خانم پزشک نیکوکار روبه رو شد که در میان همه پرونده های محکومین قصاص، تصمیم گرفته بود به علی کمک کند. با این که تا به حال او را ندیده بود اما وقتی متوجه شد یک زندانی، حسینی راه اندازی کرده، تمام تلاشش را برای اخذ رضایت اولیای دم به کار برد.

بالاخره زمان اجرای حکم رسید و متهم به سویت منتقل شد. حتی وصیت نامه اش را هم نوشت اما درست پای چوبه دار با وساطت همان خانم دکتر، اولیای دم بی قید و شرط از قصاص علی گذشت کردند. علی بعد از آزادی از زندان پای پیاده به کربلا رفت.



عکس ها تزئینی است